

❖ مادر ترزا ❖

یادداشت‌های شخصی

تنظیم و تفسیر: برایان کلودیث چوک

ترجمهٔ پروین ادیب



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۱۱.....	پیش‌گفتار.....
۱۳.....	سرآغاز.....
۲۷.....	فصل اول: دستانت را در دست‌های او بگذار و تنها با او گام بردار.....
۴۳.....	فصل دوم: چیزی بی‌نهایت زیبا برای عیسی مسیح.....
۵۷.....	فصل سوم: بیا و پرتوی از من باش.....
۷۳.....	فصل چهارم: برای آن‌که شادی را به قلب رنج‌کشیده‌ی مسیح بیاورم.....
۱۰۱.....	فصل پنجم: بیش از این تأخیر نکنید، مانع من نشوید.....
۱۲۵.....	فصل ششم: دخمه‌های تاریک؛ سرانجام آن رویا جامه‌ی عمل پوشید.....
۱۴۳.....	فصل هفتم: شب تاریک پیدایش انجمن؛ خواسته‌ی عیسی مسیح ما محقق گردید.....
۱۶۹.....	فصل هشتم: عطش عیسی مصلوب، ظلمت هولناک درون.....
۱۹۹.....	فصل نهم: خدای من، این درد ناشناس چقدر دردناک است.....
۲۲۹.....	فصل دهم: به فکر رسیده، ظلمت درونی را دوست بدارم.....
۲۵۷.....	فصل یازدهم: در اختیار او، آن یکی بودن.....
۲۹۱.....	فصل دوازدهم: خداوند می‌خواهد با نشان دادن این خلأ عظمت خود را آشکار کند.....
۳۲۵.....	فصل سیزدهم: تاباندن نور عیسی مسیح.....
۳۵۹.....	سخن پایانی.....
۳۶۵.....	ضمایم.....
۳۸۷.....	پی‌نوشت‌ها.....
۴۱۱.....	نام‌نامه.....

پیش‌گفتار

طی چندین دهه، شخصیت مادر ترزا و فعالیت‌هایش مورد توجه گسترده، عموم قرار گرفت. او در طول عمرش و همین‌طور پس از مرگش که در سن ۸۷ سالگی رخ داد، بسیار مورد توجه اقشار مختلف مردم بود. اکنون این سوال پیش می‌آید: منشأ این نیروی پرکشش چه بود که افراد بی‌شماری را به سوی او جذب می‌کرد؟ بی‌شک او ترجیح می‌داد در کانون توجه کسی نباشد. او خود را چنین وصف می‌کرد: «قلم کوچکی در دستان خداوند.»^[۱] و اعتقاد داشت خداوند از «ناچیز بودن» او بهره می‌گیرد تا عظمت خود را آشکار سازد. او موفقیت‌هایش را به حساب خود نمی‌گذاشت و همواره سعی می‌کرد توجهی را که دیگران نسبت به او دارند متعلق به پروردگار بداند: «کار خداوند» در میان فقیرترین فقرا. با این همه خواست خداوند این نبود که او هم‌چنان ناشناس بماند. مردم از هر مذهب و مسلکی، عشق توأم با فداکاری و همدردی مادر ترزا نسبت به فقرا را درک می‌کردند. سادگی و ذکاوت او را تحسین می‌کردند و مجذوب حس سرخوشی و آرامشی بودند که از وجودش به اطراف می‌پراکند. هم‌زمان تمامی کسانی که با او ملاقات می‌کردند چنین احساس می‌کردند که در ورای نگاه نافذ او چیزهای بیش‌تری نهفته است.

مادر ترزا نمی‌توانست خدمات کمک به فقرا را پنهان نگه دارد، اما آنچه که به‌رغم موفقیت‌های شگفت‌انگیز، سعی داشت مخفی نگه دارد رابطه عمیقش با خداوند بود. او تصمیم داشت این بخش از آثار عشقش را از چشم دنیا دور

نگه دارد. اسقف پیشین کلیسای کلکته، فردیناند پی‌ریه، و تعداد معدودی از کشیشان کسانی بودند که از ثروت معنوی مادر ترزا آگاهی داشتند. و مادر ترزا به طور مستمر از آن‌ها می‌خواست نامه‌هایی را که در این زمینه نوشته بود از میان ببرند. دلیل چنین درخواستی را می‌توان در احترام عمیقش برای خداوند و کارهایی دانست که خداوند به واسطه او انجام می‌داد. سکوت مادر ترزا اکنون گواهی بفررتنی و لطافت عشق او تلقی می‌شود.

بنا بر اراده خداوند، مرشدان معنوی مادر ترزا تعدادی از نامه‌های او را نزد خود نگه داشتند. تنها در روند جمع‌آوری شواهد و مدارک جهت قدیسه نامیدن و ستایش از او بود که داستان ارتباط صمیمانه مادر ترزا با عیسی مسیح آشکار گردید؛ چیزی که حتی از چشم نزدیک‌ترین همکاران او نیز مخفی مانده بود. درست برخلاف زندگی «عادی و روزمره» مادر ترزا، رازگویی‌های او، بیش از هر چیز ابعاد زندگی عمیق معنوی اش را که تا پیش از آن ناشناخته بود آشکار می‌سازد و او را به حق در میان خواص برجسته کلیسا می‌نشانند.

زندگی و پیام‌های مادر ترزا هم‌چنان خیره‌کننده و پرجاذبه‌اند. این کتاب، پاسخی به تقاضای کسان بسیاری است که او را می‌شناختند، دوست می‌داشتند و تحسین می‌کردند، همین‌طور آن‌ها که آرزو دارند انگیزه تلاش‌های او را بشناسند، سرچشمه قدرتش را و نیز سرخوشی و شور عشقش را. این صفحات از زندگی درونی مادر ترزا پرده برمی‌دارند. با تمامی عمق و هیجان آن و غنای غیرقابل‌تصوری به میراث معنوی‌ای که مادر ترزا به جهان عرضه داشته می‌افزایند.

پدر برایان کولودیز چوک، مبلغ نیکوکاری
طراح و مدافع مقدس خواندن مادر ترزا در کلکته
مدیر مرکز مادر ترزا

سرآغاز

«اگر سرنوشت این است که روزی قدیسه باشم، قدیسهٔ «تاریکی‌ها» خواهم بود و دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن‌هایی را که روی زمین در تاریکی به سر می‌برند برافروزم.»^[۱]

مادر ترزا با این جملات که «رسالت مذهبی» او را نشان می‌دهد، ابزاری برای شناخت زندگی معنوی یا در واقع تمامی زندگی‌اش در اختیار ما قرار می‌دهد، چیزی که عیسی مسیح از او خواسته بود و مادر ترزا تلاش می‌کرد تا پرتویی از عشق خداوند را به زوایای زندگی کسانی که تاریکی را تجربه می‌کردند برساند. با این همه به شکلی کاملاً متضاد و غیرمنتظره این مأموریت برای او به قیمت زندگی کردن در تاریکی هولناک تمام شد. او در نامه‌ای خطاب به یکی از مرشدان معنوی‌اش نوشت:

پدر، از سال ۱۹۴۹ یا ۱۹۵۰ این حس دردناک گم‌گشتگی، تاریکی غیرقابل وصف، این تنهایی و این اشتیاق مداوم برای خداوند، اعماق وجودم را به درد می‌آورد. تاریکی چنان است که من حقیقتاً چیزی نمی‌بینم. نه با ذهنم نه با عقلم. جای خداوند در ذهنم خالی است. خدایی در من حضور ندارد. درد اشتیاق در من بسیار سنگین است. فقط و فقط اشتیاق خداوند را دارم، فقط همین را احساس می‌کنم. او مرا نمی‌خواهد. گاهی تنها صدای قلبم را می‌شنوم که فریاد می‌زند «خدای من» ولی هیچ پاسخی نمی‌شنوم. شکنجه و دردی است که نمی‌توانم آن را بیان کنم.^[۲]

هدف این کتاب

این کتاب بیش از آن که جنبه تحقیق مذهبی داشته باشد، عمق زندگی درونی مادر ترزا را از بُعد مأموریتی که برای خود در نظر گرفته بود بیان می‌دارد. این کتاب درباره ابعاد ناشناخته زندگی درونی اوست که به کمک آن می‌توانیم شناخت بیش‌تری از ایمان راسخ و عشق بی‌اندازه او به خداوند و هم‌نوعانش بیابیم. سه ویژگی زندگی درونی مادر ترزا که موجب قدیسه شناختن او گردید، عبارت‌اند از عهد پنهانی، که به زمانی برمی‌گردد که او هنوز در انجمن لورتوراهبه بود؛ تجربیات عارفانه او که سبب شد موسسه مبلغین نیکوکاری را بنیان نهد، و مشارکت صمیمانه او در آلام عیسی مسیح. او سالیان طولانی با تحمل تاریکی عمیق درد درونی را تحمل کرد.

می‌توان گفت هر یک از این ویژگی‌ها به نوعی با یکدیگر در ارتباط‌اند. عهد پنهانی زمینه‌ساز آن ندایی شد که او را برای خدمت به فقیرترین فقرا برانگیخت. ندای جدید از او می‌خواست با واقعیات معنوی زندگی کسانی که به آن‌ها خدمت می‌کرد آشنا شود و آن عهد پنهان، از او برای تحمل قهرمانانه آن تاریکی دردناک پشتیبانی می‌کرد.

این کتاب به سه بخش تقسیم شده است. فصل‌های اول و دوم، زندگی درونی مادر ترزا را پیش از شنیدن «ندایی درون یک ندا» در برمی‌گیرد. عشق به خداوند و هم‌نوعانش که از زمان کودکی در او حضور داشت. واکنش‌های سخاوتمندانه او در نوجوانی زمانی که در اسکوپیا، و در لورتوراهبه‌ای فداکار و از خود گذشته بود و پس از عهد و پیمان پنهانی که او در سال ۱۹۴۲ با خدا بست به اوج خود رسید. این عهد پنهانی نه تنها انگیزه تلاش‌های او را معلوم کرد بلکه اراده الهی او را برای آمادگی در مسئولیت‌های پیش‌رویش آشکار ساخت. فصل سوم تا هفتم به الهاماتی اشاره دارد که او در دهم سپتامبر ۱۹۴۶ دریافت کرد و از او خواسته شد انجمن مبلغین نیکوکاری را برپا کند؛ تب و تاب انتظار آغاز این مأموریت جدید، و سرانجام ترک موسسه لورتو آغاز کار در زاغه‌ها؛ هر دو در